

اثبات غیروجدی بودن برهان محقق اصفهانی و ارزیابی ادله وجودی بودن آن

روح‌الله فروغی^۱

چکیده

یکی از مشهورترین براهینی که بر وجود خداوند اقامه شده، برهان مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی است. این برهان مورد توجه صاحب‌نظران پس از ایشان قرار گرفته و درباره آن گفت‌وگو شده است. برخی آن را براهانی تام شمرده و در اثبات وجود خداوند موفق دانسته‌اند و برخی دیگر با نقد آن، برهان مذکور را در اثبات وجود خداوند ناتمام شمرده و به نقد آن پرداخته‌اند. در این برهان با استفاده از طبیعت واجب‌الوجود، وجود خداوند اثبات شده است و این مسئله سبب اختلاف درباره مفهوم‌محور بودن یا نبودن این برهان گردیده است. برخی این برهان را مصداق برهان وجودی یا مفهوم‌محور دانسته‌اند که از راه مفهوم واجب‌الوجود، به اثبات مصداق آن می‌پردازد و برخی صاحب‌نظران دیگر، آن را براهانی وجودی ندانسته، نقش محوری مفهوم را در این برهان انکار می‌کنند و برهان ایشان را براهانی وجودی نمی‌دانند، بلکه بر این عقیده‌اند که ایشان از طبیعت واجب‌الوجود کمک گرفته که اقتضای چنین طبیعتی وجوب وجود است. صاحبان هر دو دیدگاه تقریر خود را از برهان محقق اصفهانی ارائه می‌کنند و با تمسک به عبارات ایشان، درصد ترجیح تفسیر خویش هستند. در این نوشتار سعی شده تقریرهای مختلف برهان محقق اصفهانی و ادله هر یک از طرفین بر وجودی یا ناوجودی بودن برهان مذکور، نقل و ارزیابی گردد که حاصل آن، ناتمامی ادله وجودی بودن برهان محقق اصفهانی و اثبات غیروجدی بودن این برهان است. در پایان به اشکالات تقریر غیروجدی بودن برهان مذکور در کتاب براهین صدیقین پاسخ داده شده است؛ بنابراین، می‌توان این برهان را یکی از موفق‌ترین براهین بر اثبات خداوند دانست.

واژگان کلیدی: مفهوم وجود، برهان وجودی، حقیقت واجب‌الوجود، محکی بالذات، برهان صدیقین.

مقدمه

برهان‌هایی را که بر اثبات وجود خداوند اقامه شده‌اند، به‌رغم تعددشان می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته اول، براهینی هستند که با کمک گرفتن از مفهوم خدا یا اوصاف او، مانند کامل‌ترین موجود و مانند آن، که می‌توانند تعریف خدا باشند، مابه‌ازای آن را در خارج اثبات می‌کنند. این دسته از براهین، مفهوم‌محور هستند که آنها را «براهین وجودی» می‌نامند و به تعبیر دیگر، براهینی‌اند که واسطه اثبات حقیقتی است موجود به وجود ذهنی و بیگانه با ذات خداوند (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۵۳). در مقابل، گروهی دیگر از براهین هستند که با تکیه بر وجود موجود خارجی، وجود خداوند را اثبات می‌کنند که خود بر دو قسم‌اند: دسته اول، براهینی که وجود خدا را با تکیه بر وجود شیئی غیر از او اثبات می‌کنند؛ مانند برهان حرکت و نظم و دسته دوم، براهینی که با تکیه بر وجودی شکل می‌گیرند که مصداقاً عین خداوند است؛ گرچه مفهومی مغایر با آن داشته باشد. این دسته با نام «برهان‌های صدیقین» معروف‌اند.

در براهین وجودی یا مفهوم‌محور، وجود خداوند در خارج به واسطه تعریف او در ذهن ثابت می‌شود که در آن، استدلال‌کننده به طور صریح یا مضمّر وجود چنین تعریفی را ثابت می‌داند و به تعبیر دیگر، به وسیله اعتراف به تعریف از خداوند، وجود او نیز اثبات خواهد شد. قالب این براهین را می‌توان چنین بیان کرد: اگر الف در ذهن موجود باشد، ضرورتاً الف در خارج نیز موجود است؛ لیکن الف در ذهن موجود است؛ پس الف (خدا) نیز در خارج موجود است.

دسته‌ای دیگر از براهین نیز وجود دارند که «برهان‌های عدمی» نام گرفته‌اند که واسطه اثبات در آنها حقیقتی عدمی است؛ مثل اینکه برهان بر محور نقیض واجب‌الوجود شکل گرفته باشد (همان، ص ۵۲).

برهان محقق اصفهانی

آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی، برهانی بر وجود خداوند اقامه کرده که مورد توجه قرار گرفته است. محقق اصفهانی برهان خویش را ضمن چند بیت در کتاب تحفة الحکیم آورده است؛ ابیات مذکور چنین است:

ماکان موجودا ذاته بلا	حیث هو الواجب جلّ و علا
وهو بذاته دلیل ذاته	اصدق شاهد علی اثباته
یقضی بهذا کل حدس صائب	لولم یکن مطابقاً للواجب
لکان اما هو امتناعه	وهو خلاف مقتضی طباعه
او هو لافتقاره الی السبب	و الغرض فردیته لما وجب
فالنظر الصحیح فی الوجوب	یفضی الی حقیقه المطلوب

(اصفهانی، ۱۳۷۷، ص ۷۱)

تقریرهای برهان محقق اصفهانی

در میان اندیشمندان در اینکه برهان محقق اصفهانی برهانی وجودی است یا ناوجودی، اختلاف شده است و براین اساس، تقریرهای مختلفی نیز از این برهان ارائه کرده‌اند که در جای دادن آن در براهین وجودی یا عدم آن، اثرگذار است؛ از این رو، تقریرهای گوناگون این برهان را نقل می‌کنیم.

تقریر اول

واجب‌الوجود موجود است؛ زیرا اگر واجب‌الوجود معدوم باشد، دراین صورت، عدم چنین معدومی، یا به این دلیل است که او حقیقتی است ممتنع‌الوجود و یا به دلیل آن است که او حقیقتی است ممکن‌الوجود که علت وجودش موجود نیست؛ زیرا هر ذات معدومی به دلیل یکی از این دو صورت معدوم است و به هر تقدیر خلف فرض لازم می‌آید؛ چون مفروض این است که موضوع این گزاره، دارای حقیقت واجب‌الوجود بالذات است. بنابراین، حقیقت واجب‌الوجود نمی‌شود معدوم باشد؛ پس او موجود است.

(عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۷).

تقریر دوم

وقتی می‌گوییم «واجب‌الوجود موجود» سه حالت برای آن فرض می‌شود:
اول اینکه، واجب‌الوجود بالضروره موجود است که در این صورت، مطلوب ثابت است.

دوم اینکه، واجب‌الوجود ممتنع بالذات است که این باطل است؛ چون «ممتنع بالذات» نمی‌تواند فرد واجب باشد و به تعبیر ایشان «و هو خلاف مقتضی طباعه» است؛ به این معنا که حمل امتناع بر واجب‌الوجود، با مفهوم واجب‌الوجود سازگار نیست.
سوم اینکه، واجب‌الوجود ممتنع بالغیر است که این نیز صحیح نیست؛ زیرا ممتنع بالغیر، ممکن بالذات است و ممکن بالذات نمی‌تواند فرد واجب باشد. در نتیجه، اگر در مفهوم واجب تأمل کنیم، به مطلوب دست می‌یابیم (لاریجانی، بی‌تا، ص ۵۱).

تقریر سوم

در این برهان، مصداق و مطابق مفهوم واجب بالذات، یعنی حقیقت واجب بالذات را که در صدد اثبات آن هستیم، با حرف G نشان می‌دهیم و با این فرض برهان چنین تقریر می‌شود:

اگر مفهوم واجب بالذات مصداق و مطابقی نداشته باشد و به تعبیر دیگر، اگر حقیقت واجب بالذات موجود نباشد؛ یعنی اگر G معدوم باشد، یا (۱) از آن‌روست که ذاتاً جایز نیست موجود باشد که در این صورت G ممتنع بالذات است و یا (۲) جایز است موجود باشد؛ اما از آن‌رو معدوم است که برای وجود به علتی نیازمند است که مفقود است و در این صورت G ممکن بالذات است. آشکار است که حالت سومی قابل فرض نیست؛ زیرا سه مفهوم واجب بالذات و ممتنع بالذات و ممکن بالذات مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلوند. پس اگر G موجود نباشد، در این صورت G که علی‌الفرض حقیقت واجب بالذات است، حقیقتی ممتنع بالذات یا ممکن بالذات خواهد بود؛ اما ممکن نیست حقیقتی که ممتنع بالذات یا ممکن بالذات است، واجب بالذات هم باشد. پس اگر مفهوم واجب بالذات در خارج دارای حقیقتی نباشد، لازم می‌آید حقیقت واجب بالذات، واجب بالذات نباشد که تناقض است و محال (عبودیت، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۲).

تقریر چهارم

هر ذهن دقیق حکم می‌کند اگر [مفهوم] واجب‌الوجود مطابقی در عالم خارج نداشته باشد

و فقط وجود ذهنی و مفهومی داشته باشد، این عدم وجود خارجی فقط دو دلیل می‌تواند داشته باشد و با ابطال این دو شق، وجود خداوند یا واجب‌الوجود اثبات می‌شود. شق اول اینکه، امری ممتنع‌الوجود باشد که با واجب‌الوجود بودن او منافات دارد؛ زیرا بنا بر فرض واجب‌الوجود است و ممتنع‌الوجود بودن او، یعنی اینکه واجب‌الوجود، واجب‌الوجود نیست و این خلف است ... شق دوم اینکه، دلیل دیگر موجود نبودن چیزی این است که گرچه ذاتاً محال نیست و فی نفسه ممکن است، چون علت تامه‌اش موجود نشده، آن چیز هم موجود نشده است ... و این درباره واجب‌الوجود معنا ندارد؛ چون با تعریف واجب‌الوجود متناقض است. پس برای اثبات خدا کافی است در معنا و مفهوم یا تعریف «وجود خدا» دقت کنیم تا نتیجه مطلوب (اثبات واجب‌الوجود) حاصل شود. (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵).

بررسی تقریرها

روشن است که دو تقریر نخست از برهان محقق اصفهانی پای مفهوم را به میان نکشیده است و برهان را درباره واجب‌الوجود مطرح می‌کند و به همین دلیل، برهان محقق اصفهانی را برهانی متکی بر مفهوم نمی‌داند، بلکه به نظر ایشان، این برهان بر حقیقت واجب‌الوجود تکیه کرده است. اما دو تقریر بعد بر این عقیده است که محقق اصفهانی به دنبال اثبات مدعای خویش از راه مفهوم بوده است و به همین دلیل برهانی وجودی است.

استدلال بر وجودی بودن یا نبودن برهان محقق اصفهانی

هریک از مثبتان و منکران وجودی بودن تقریر محقق اصفهانی بر سخن خویش ادله‌ای را اقامه کرده‌اند. ابتدا به نقل این ادله و سپس به ارزیابی آن خواهیم پرداخت.

ادله قایلان به وجودی بودن برهان محقق اصفهانی

دلیل اول: در مصرع «لو لم یکن مطابقاً للواجب» محقق اصفهانی سخن از مطابق آورده است و روشن است که مطابق در جایی معنا می‌یابد که مفهومی وجود داشته باشد تا آن مفهوم با مصداق خود تطابق یابد؛ وگرنه، در صورتی که پای مفهوم در میان نباشد، تطابق نیز بی‌معناست (همانجا).

دلیل دوم: محقق اصفهانی در بیت «او هو لافتقاره الی السبب/ و الغرض فردیته لما

وجب» فرد بودن واجب‌الوجود را برای ممکن‌الوجود رد می‌کند؛ زیرا ممکن‌الوجود نیازمند علت است و واجب‌الوجود به علت نیاز ندارد و فرد و مصداق در جایی معنا می‌یابد که مفهومی در کار باشد تا واجب‌الوجود فرد برای آن باشد. پس معنای سخن محقق اصفهانی این است که واجب‌الوجود مصداقی برای مفهوم واجب‌الوجود است، نه مصداقی برای مفهوم ممکن‌الوجود (همانجا).

دلیل سوم: در براهین غیرووجودی می‌باید وجود واقعیت مطلق یا واقعیتی با ویژگی خاص از سوی استدلال‌کننده پذیرفته شده باشد تا با استناد به آن، وجود خداوند را ثابت کند؛ اما در برهان محقق اصفهانی، نه به واقعیتی خارجی استناد شده است و نه به ویژگی خاصی در واقعیت خارجی؛ بلکه تنها به مانعة‌الخلو بودن و مانعة‌الجمع بودن سه مفهوم واجب‌الذات و ممتنع‌بالذات و ممکن‌بالذات استناد شده است و این استناد به مفهوم صرف است بدون اینکه به واقعیت خارجی آنها استناد شده باشد؛ یعنی صرفاً با استناد به تعریف این سه واژه و اصل امتناع تناقض اثبات شده است (عبودیت، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۷۲).

ادله منکران وجودی بودن برهان محقق اصفهانی

دلیل اول: برهان محقق اصفهانی به لحاظ منطقی، برهانی خلف است؛ اما خلفی که ایشان در فرض معدومیت واجب ادعا می‌کند، خلف در حقیقت واجب‌بالذات است، نه خلف در مفهوم واجب‌بالذات؛ یعنی در این برهان چنین ادعا نشده که معدوم بودن واجب‌الوجود با مقتضای مفهوم واجب‌الوجود ناسازگار است، بلکه آنچه در این برهان ادعا شده، این است که معدوم بودن واجب‌الوجود با طباع و حقیقت واجب‌الوجود - که مطابق مفهوم واجب‌الوجود است - ناسازگاری دارد. این ناسازگاری به این دلیل است که انکار هستی واجب‌الوجود، به معنای انکار موجودیت ذات و حقیقتی است که به طور واقعی واجب‌الوجود است؛ یعنی منظور کسی که منکر وجود واجب است، این است که ذاتی که واقعاً دارای حقیقت واجب‌الوجود است، موجود نیست و در این صورت است که انکار وجود واجب معنا می‌دهد؛ زیرا انکار هستی ذات و هویتی که واقعاً دارای حقیقت واجب‌الوجود نیست، انکار وجود واجب نخواهد بود. بنابراین، موضوع در گزاره «واجب‌الوجود معدوم است» ذات و هویتی است که واقعاً دارای حقیقت واجب‌الوجود است؛ در غیر این صورت، شما انکار وجود حقیقت دیگری را به حساب انکار وجود

واجب پنداشته‌اید که این خلاف فرض است؛ چون فرض در اینجا آن است که چیزی که دارای حقیقت واجب‌الوجودی است، موجود نیست. پس از سویی موضوع گزاره باید واقعاً واجب‌الوجود باشد ... و از سویی با معدومیت این موضوع، باید او ممتنع یا ممکن باشد و روشن است ممتنع یا ممکن بودن حقیقت واجب، با طباع و حقیقت واجب سازگاری ندارد ... بنابراین، روشن شد آنچه در این برهان ادعا شده، ناسازگاری حقیقت واجب با ممتنع یا ممکن بودن اوست، نه ناسازگاری مفهوم واجب‌الوجود با ممتنع یا ممکن بودن او. ازین رو، این برهان را نباید از سنخ برهان‌های وجودی دانست که بر اساس ناسازگاری مفهوم واجب‌الوجود با معدومیت مصداق آن تنظیم می‌گردد (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۱).

دلیل دوم: مفاهیم همواره راه رسیدن به مصادیق خویش هستند و حتی اگر سخن از مفهوم واجب‌الوجود نیز در برهان آمده باشد، این به معنای آن نیست که محقق اصفهانی به دنبال اثبات وجوب وجود برای مفهوم بوده است، بلکه با استفاده از مفهوم از محکی بالذات آن حکایت کرده است و حملی که انجام شده، حمل میان مفاهیم نبوده، بلکه میان مصادیق است.

محقق اصفهانی نفرمود مفهوم واجب‌الوجود، واجب است؛ بلکه فرمود واجب‌الوجود، واجب‌الوجود است. در حمل شایع، حمل در مقام ذات انجام نمی‌گیرد، بلکه محکی بالذات مفاهیم با یکدیگر متحد می‌شوند و حمل، در فرد بالذات انجام می‌شود. مثلاً در «الانسان کاتب»، فرد بالذات «انسان» با فرد بالذات «کاتب» در وجود خارجی متحد می‌گردند.

به دیگر سخن، در هر قضیه سه سطح وجود دارد: (۱) لفظ؛ (۲) معنا؛ (۳) مطابق و محکی معنا. سطح لفظ جایگاه قضیه ملفوظه است و همان اصوات یا حروفی است که گفته یا نوشته می‌شود. سطح معنا، ذات انسان است که به وجود ذهنی آن به ذهن ما می‌آید. محکی معنا نیز همان حقیقتی است که در افراد وجود دارد. در «الانسان کاتب» مفهوم انسان که در ذهن است، با مفهوم کاتب متحد نمی‌شود؛ و الاً باید قضیه «الانسان مفهوم» درست باشد؛ درحالی که این اتحاد سودی ندارد؛ زیرا گوینده درصدد القای این مطلب است که انسان موجود در خارج، با کاتب متحد است، نه اینکه در ذهن کاتب است. اما جایگاه معنا، در خارج نیست، بلکه آنچه در خارج هست، فرد بالذات است و با

اشاره به آن فرد بالذات، به اتحاد دو فرد بالذات در عالم خارج حکم می‌شود، نه اینکه به اتحاد مفاهیم در صقع ذهن حکم گردد.

در این بحث نیز محقق اصفهانی مفهوم واجب را وسیله‌ای برای رسیدن به محکی بالذات آن قرار می‌دهد. پس موضوع، خود واجب‌الوجود است، نه مفهوم واجب‌الوجود و از مفهوم «واجب» برای اثبات اتحاد میان محکی بالذات واجب و محمول آن استفاده می‌کند و مفهوم واجب برای او موضوعیت ندارد (لاریجانی، بی‌تا، ص ۵۵).

ارزیابی دو دیدگاه

به نظر می‌رسد دیدگاه وجودی بودن برهان اصفهانی ناتمام و ادله‌ای که بدان استناد کرده‌اند، آسیب‌پذیر است و می‌باید برهان اصفهانی را از شمار براهین وجودی برکنار دانست.

برای این مقصود ابتدا ناوجودی بودن برهان محقق اصفهانی به تقریری کامل‌تر و سپس نقد ادله وجودی بودن و پس از آن، پاسخ به اشکالات بر دیدگاه ناوجودی بودن ارائه خواهد شد.

اثبات مدعا

اساساً می‌باید میان (۱) مفهوم حاکی از یک شیء؛ (۲) حقیقت و ذات شیء؛ و (۳) وجود شیء تمایز نهاد. مفهوم از سنخ موجودات ذهنی بوده، از محکی بالذات خویش حکایت می‌کند. ماهیت، سازنده حقیقت شیء و «ما یقال فی جواب ما هو» است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ص ۹۱) و وجود، همان تحقق و هستی ماهیت در عالم خارج است. مفاهیم همواره از محکی بالذات خویش حکایت می‌کنند و این محکی، همان حقیقت و ذات شیء است که می‌تواند به وجود متصف گردد یا خالی از وجود باشد و وجود، عارضی است که معروض آن ماهیت شیء است (سبزواری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۸۸). بنابراین، می‌باید میان مفهوم یک شیء و ذات و حقیقت آن و وجود مضاف به آن تفاوت نهاد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۷۸). محقق اصفهانی استدلال خویش را نه بر اساس مفهوم واجب‌الوجود، بلکه بر اساس حقیقت آن بنا کرده است و اگر سخن از مفهوم به میان می‌آید، از آن جهت است که مفاهیم، همواره حاکی از محکی‌های خویش هستند و اشاره به محکی همواره از راه مفاهیم صورت می‌گیرد (صدرالدین شیرازی،

۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۹۱)؛ اما مفاهیم، ابزارهایی برای رسیدن به محکيات هستند که همان ذوات اشياءست. محقق اصفهانی نیز نه تنها سخن از مفهوم به میان نیاورده، بلکه استدلال خویش را بر اساس ذات و طبیعت واجب‌الوجود بنیان نهاده است. به این ترتیب، در برهان محقق اصفهانی چنین ادعا نشده است که معدوم بودن واجب‌الوجود با مقتضای مفهوم واجب‌الوجود ناسازگار است، بلکه ادعای ایشان آن است که معدوم بودن واجب‌الوجود با طبع و حقیقت واجب‌الوجود که مطابق مفهوم واجب‌الوجود است، ناسازگاری دارد و سرّ ناسازگاری در منافات انکار هستی واجب‌الوجود با ذات و حقیقت واجب‌الوجود است. افزون بر اینکه حتی اگر سخن از مفهوم نیز به میان آمده بود، مقصود از مفهوم از آن جهت است که حاکی و مرآت از محکی خویش است، و استفاده از مفهوم در برهان اصلتی ندارد، بلکه تکیه‌گاه برهان ایشان، همان محکی مفهوم است؛ لذا برهان وجودی نیست. اگر حکایت‌گری مفهوم از واقع و مرآت بودن آن برای محکی، در برهان وجودی بودن برهان کافی باشد، لازم می‌آید برهان‌های صدیقین، همه برهان وجودی باشند؛ زیرا در همه این براهین، خدا را با تکیه بر مفاهیمی که می‌توانند تعریف خدا باشند، مثل حقیقت وجود، وجود مرسل و... اثبات می‌کنیم.

نقد ادله وجودی بودن برهان محقق اصفهانی

نقد دلیل اول

در دلیل نخست با تکیه بر واژه «مطابق» که در کلام محقق اصفهانی آمده، چنین نتیجه گرفته شده است که مطابقت در جایی معنا می‌یابد که پای مفهومی در میان بوده و مفهوم مذکور با مصداق خویش مطابقت نموده است و این برهان مذکور را «وجودی» می‌گرداند. اما این سخن ناتمام است؛ زیرا تعبیر مطابق، همان‌گونه که می‌تواند درباره مصداق مفهوم به کار رود، می‌تواند درباره فرد ماهیت نیز به کار رود؛ چراکه هر فردی مطابق ماهیت خویش است و ماهیت بر افراد خود منطبق می‌شود. بنابراین، مطابقت اعم از رابطه مفهوم با مصداق خویش است و استدلال محقق اصفهانی به این صورت است که: حقیقت و ماهیت واجب‌الوجود یا به تعبیر ایشان طبع واجب بالذات، مقتضی این است که وجود برای او بالذات ضرورت داشته باشد. نکته اصلی نادرستی کسانی که این برهان را برهانی وجودی دانسته‌اند نیز همین مسئله است که گمان کرده‌اند برهان

اصفهانی به دنبال اثبات واجب‌الوجود از راه مفهوم است؛ درحالی‌که وی سخن از مفهوم به میان نیاورده است، بلکه سخن از طبیعت و حقیقت واجب‌الوجود به میان آورده و روشن است که میان مفهوم و حقیقت شیء، تفاوت آشکاری وجود دارد. همچنین بیت «وهو بذاته دلیل ذاته/ اصدق شاهد علی اثباته» نشان می‌دهد تکیه‌گاه استدلال ایشان، ذات واجب‌الوجود است؛ زیرا ایشان با تعبیر «بذاته» می‌گویند او به ملاک ذاتش، بهترین شاهد وجود خود است، نه به ملاک مفهومش. مؤید این برداشت نیز همان واژه «طباع» است که پس از آن آمده است.

نقد دلیل دوم

در دلیل دوم نیز با تکیه بر واژه «فرد» چنین استدلال شده است که فرد و مصداق در جایی معنا می‌یابد که مفهومی در کار باشد تا واجب‌الوجود فرد برای آن مفهوم باشد؛ درحالی‌که این سخن نیز ناتمام است؛ زیرا تعبیر «فرد» همان‌گونه که برای مصداق یک مفهوم استعمال می‌شود، درباره فرد یک ماهیت نیز به کار می‌رود و اتفاقاً کاربرد آن در قبال ماهیت، بسیار شایع‌تر از کاربرد آن در قبال مفهوم است، بلکه درباره مطابق مفهوم از کلمه «مصداق» استفاده می‌شود. در هر صورت، محقق اصفهانی به دنبال بیان این نکته است که طبیعت و ماهیت واجب‌الوجود به‌گونه‌ای است که فرد آن تنها می‌تواند امری واجب‌الوجود باشد و ممتنع‌الوجود یا ممکن‌الوجود نمی‌تواند فرد برای او باشند؛ زیرا این با طبیعت و ذات واجب‌الوجود ناسازگار است.

نقد دلیل سوم

در دلیل سوم چنین استدلال شده است که در براهین غیر وجودی، وجود واقعیت مطلق یا واقعیت با ویژگی خاص از سوی استدلال‌کننده پذیرفته شده و با تکیه بر آن، وجود خداوند اثبات می‌شود؛ اما در برهان محقق اصفهانی جای چنین واقعیتی خالی است و تنها به مفهوم صرف استناد شده است.

این سخن نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً، در این استدلال، بر مفهوم تکیه نشده، بلکه سخن از حقیقت و ذات واجب‌الوجود است. ثانیاً، در برهان محقق اصفهانی بر ماهیت و ذات واجب‌الوجود تکیه شده است تا به وسیله آن به وجود او استدلال شود و حقیقت واجب‌الوجود واقعیت دارد و مفهوم صرف نیست، بلکه برخلاف همه موجودات، ماهیت او عین وجود اوست (بهمنیاربن مرزبان، ۱۳۷۵، ص ۵۰۲) و دوگانگی و ترکیبی میان او و

ماهیت او وجود ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۰ق، ص ۸۷). به همین دلیل، برهان محقق اصفهانی شرط براهین ناوجودی را داراست که به واقعیتی برای اثبات وجود خداوند تکیه می‌شود.

پاسخ به اشکالات

با اثبات ناوجودی بودن برهان محقق اصفهانی، نادرستی اشکالات مطرح شده در این باب نیز روشن می‌شود. از جمله اشکالاتی که بر دیدگاه ناوجودی بودن برهان محقق اصفهانی گرفته شده، اشکالاتی است که از سوی نویسنده مقاله «فارابی، نراقی و غروی مبتکران برهان وجودی در حکمت اسلامی» بر تقریری که در کتاب برهان‌های صدیقین (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۷) از برهان محقق اصفهانی شده است، مطرح گردیده که در ادامه به اشکالات و پاسخ آنها می‌پردازیم.

پاسخ به اشکال اول

نویسنده مقاله یادشده می‌گوید: برهان محقق اصفهانی همانند برهان محقق نراقی است و برهان نراقی به صراحت نشان می‌دهد برهان وجودی است و به همین دلیل هر دو برهان، برهان وجودی هستند (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵).

پاسخ این است که برهان نراقی نیز برهان وجودی نیست؛ زیرا استفاده از واژه «مفهوم» در استدلال نراقی، به دلیل نقش مرآتی مفهوم واجب‌الوجود است و او بدین وسیله ما را به محکی نفس‌الامری آن هدایت می‌کند، نه اینکه تعبیر مفهوم در برهان موضوعیتی داشته باشد. شاهد این مدعا آن است که محقق نراقی خود در انتها، برهان را چنین تلخیص کرده، می‌گوید: «فعدم الواجب لا یکون واقعا لاستلزامه انقلاب الماهیه» (نراقی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۸۴) که به روشنی نشان می‌دهد رکن استدلال ایشان، تکیه بر ماهیت و ذات واجب بوده است، و اینکه معدوم بودن واجب در خارج با ذات و ماهیت واجب‌الوجود ناسازگار است و مستلزم خلف در ماهیت اوست، نه خلف در مفهوم واجب‌الوجود. پس برهان نراقی ناوجودی است و یکسان بودن آن با برهان محقق اصفهانی، دلیل بر این است که مفهوم واجب‌الوجود در برهان محقق اصفهانی نیز موضوعیت و اصالتی ندارد.

پاسخ به اشکال دوم

نویسنده محترم در اشکال دیگری گفته است: «اگر مراد محقق از واژه حقیقت

واجب الوجود، ذات و وجود خارجی واجب است، برهان غروی مصادره به مطلوب است» (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵).

این اشکال نیز ناتمام است؛ زیرا برهان محقق اصفهانی، برهانی است که از راه ذات و طبیعت واجب الوجود به اثبات وجود آن پرداخته است. او از چیستی واجب الوجود هستی او را نتیجه گرفته، نه اینکه از هستی او، هستی او را نتیجه گرفته باشد، تا اشکال مصادره به مطلوب وارد شود. گویا ناقد محترم با جمع در تعبیر ذات و وجود، این دو را یکی دانسته و همین نکته رهن گشته است. محقق اصفهانی برهان خویش را بر اساس ذات و طبیعت واجب الوجود بنا می‌کند و از ماهیت او به هستی او استدلال می‌نماید و از این بیان، اشکال مصادره به مطلوب لازم نمی‌آید (عشاقی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۱). به تعبیر دیگر، در این براهین به سراغ حقیقتی رفته‌اند که از ابتدا معلوم نیست عین ذات خداوند باشد، بلکه تنها اصل واقعیت آن معلوم است، ولی نهایتاً روشن می‌شود آن واقعیت که وجودش احراز شده، همان خداست (همو، ۱۳۹۴، ص ۴۴۵).

پاسخ به اشکال سوم

ناقد محترم اشکال کرده است: «نویسنده محترم برخلاف همه فیلسوفان شرق و غرب برهان آنسلم را هم نه برهان وجودی، بلکه برهان صدیقین می‌داند و معتقد است حتی خود آنسلم هم نمی‌داند که برهانش برهان صدیقین است، نه برهان وجودی!» (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵).

مدعای نویسنده کتاب این نیست که برهان آنسلم برهان وجودی نیست، بلکه به عکس او از وجودی بودن برهان آنسلم شدیداً دفاع کرده و به اشکالات وارد بر آن پاسخ داده است (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۹). آنچه نویسنده کتاب می‌گوید این است که از فرض عدم «موجود برترین»، هم خلف در مفهوم «موجود برترین» لازم می‌آید که از این جهت برهان آنسلم، وجودی است، و هم خلف در متن واقع «موجود برترین» لازم می‌آید که از این جهت این برهان از برهان‌های صدیقین خواهد شد؛ زیرا معیار براهین صدیقین آن است که واسطه اثبات در این براهین، امری بیگانه با ذات واجب نباشد، بلکه مصداقاً با او اتحاد داشته باشد و همین معنای عبارت «یستشهدون به علیه» است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۱۳ و ۳۸) که صدیقان به او، بر او استشهاد می‌کنند. در متن واقع «موجود برترین» با واجب الوجود بیگانه نبوده، بلکه با او مصداقاً متحد است؛

از این رو، می‌توان خلف مدنظر در این برهان را متعلق به واقع دانست که در این صورت و با این تقریر، برهان آنسلم نیز از شمار براهین صدیقین خواهد شد؛ چون ممکن است برهانی با حد وسطی، از جهت خاصی از براهین وجودی شمرده شود و با همان حد وسط از جهت دیگری در شمار براهین صدیقین قرار گیرد. به همین دلیل نویسنده کتاب ادعا می‌کند: «می‌توان... از این جهت (و نه در هر صورت) برهان آنسلم را از برهان صدیقین دانست» (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۹ و ۳۲۱).

پاسخ به اشکال چهارم

ناقد محترم در پایان اشکال می‌کند: «خلاصه اینکه این محقق گرامی تعریفی چنان عام از برهان صدیقین عرضه کرده است که برهان وجودی را هم شامل می‌شود و این تعریف، نه مورد رضای هیچ‌یک از طرفداران این دو برهان است و نه با تعریف هیچ‌یک از آنها از این دو برهان منطبق است» (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵)

اولاً: چنین ادعایی نیز اتهامی نارواست؛ زیرا نویسنده کتاب کاملاً میان برهان‌های صدیقین و برهان‌های وجودی تفکیک کرده است. او معیار برهان صدیقین را این می‌داند که واسطه اثبات عین واجب‌الوجود است، گرچه با عنوان دیگری باشد؛ حال آنکه معیار برهان وجودی را این می‌داند که واسطه اثبات مفهومی است که به وجود ذهنی موجود است و قطعاً چنین واسطه اثباتی عین واجب‌الوجود نیست؛ زیرا روشن است که هیچ مفهوم و هیچ موجود ذهنی‌ای عین واجب‌الوجود نیست (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۵۲).

ثانیاً: این ناقد محترم است که از برهان وجودی چنان تعریفی ارائه می‌کند که همه برهان‌های صدیقین تحت برهان وجودی مندرج می‌شوند؛ چون ایشان برهان وجودی را عبارت می‌داند از برهانی که از مفهوم یا تعریف خدا بر وجود او استدلال شود و بعد در تبیین این تعریف می‌گوید: «مراد از مفهوم واجب در برهان وجودی، نه خود ذات این مفهوم، بلکه مفهوم به اعتبار حکایت‌گری آن است» (افضلی، ۱۳۹۵، ص ۲۸-۵).

ناقد با این بیانی که درباره «مفهوم» مأخوذ در برهان وجودی ارائه می‌کند، همه برهان‌های صدیقین را تحت برهان وجودی مندرج می‌نماید؛ زیرا در برهان‌های صدیقین، مستدل از طریق مفاهیمی نظیر «حقیقت وجود»، «وجود مرسل» و «مطلق واقعیت» که همه معرف ذات حق‌اند، روشن می‌کند محکی این مفاهیم در خارج موجودند؛ وگرنه، مثلاً فلان تناقض لازم می‌آید و بنابراین، مستدل از طریق مفاهیم تعریفی، وجود خداوند را در

خارج اثبات می‌نماید. روشن است که با تفسیر ناقد از واژه «مفهوم» در تعریف برهان وجودی، همه برهان‌های صدیقین، برهان وجودی می‌شوند؛ چون ذکر این مفاهیم در این برهان‌ها، همه به اعتبار حکایت‌گری آنها از ذات حق است و خودبه‌خود موضوعیت ندارند. بنابراین، مستدل در برهان‌های صدیقین با تکیه بر این مفاهیم تعریفی خداوند، اثبات می‌کند ذات خدا در خارج موجود است و نتیجه این می‌شود که طبق تعریف ایشان از برهان وجودی، ما اصلاً برهان صدیقین نداریم، بلکه همه آنها برهان وجودی‌اند!!

این اشکال از ایشان دفع نمی‌شود مگر با توجه به این نکته که نقش «مفهوم» در برهان وجودی بیش از نقش حکایت‌گری و آینه‌وار بودن است. برهان وجودی این نیست که مستدل با تکیه به مفهومی تعریفی از خدا، از مفهوم عبور کند و به بیرون از مفهوم منتقل شود و سپس با تحلیل و بیانی درباره محکی مفهوم، وجود خدا را اثبات کند. در این نحوه بیان، ناقد محترم نقش محوری مفهوم را از مفهوم ساقط کرده، به محکی آن منتقل می‌کند و نتیجه این می‌شود که در حقیقت تکیه‌گاه اصلی برهان، محکی مفهوم است، نه خود مفهوم؛ حال آنکه در برهان وجودی، مفهوم نقش محوری دارد و واسطه اثبات خدا خود مفهوم خداست، نه اینکه مفهوم فقط در حد آینه‌ای باشد که خودش دیده نمی‌شود. اگر نقش مفهوم در برهان وجود در همین حد آینه بودن باشد، لازمه‌اش این است که اگر بتوانیم به طریقی غیر از طریق مفهوم به محکی اشاره کنیم، برهان کماکان منتج باشد؛ حال آنکه مقتضای تعریف برهان وجودی به اینکه «آن برهانی است که از مفهوم یا تعریف خدا بر وجود او استدلال شود»، خلاف این است. بنابراین، برای اینکه برهان، برهان وجودی باشد، باید مفهوم نقش محوری داشته باشد؛ مانند اینکه از فرض بی‌خدایی در خارج، در خود مفهوم، خلف و تناقض لازم آید، نه در محکی آن. مؤلف در کتاب برهان‌های صدیقین برهان آنسلم را با همین شیوه تقریر کرده است و نشان داده لازمه بی‌خدایی در خارج، تخلیه مفهوم خدا از مفهوم خداست و این تناقض در خود مفهوم خداست، نه در محکی آن (عشاقی، ۱۳۹۳، ص ۳۰۹).

نتیجه‌گیری

برخلاف دیدگاه برخی از نویسندگان که برهان محقق اصفهانی را برهانی وجودی دانسته‌اند که سعی دارد با استفاده از مفهوم به اثبات خداوند بپردازد، دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که برهان محقق اصفهانی را برهان وجودی نمی‌داند؛ البته هریک از دو دیدگاه

تقریر خویش را از برهان محقق اصفهانی ارائه کرده‌اند. مهم‌ترین ادله دیدگاه وجودی بودن، تکیه بر مفهوم واجب‌الوجود است که اگرچه در عبارت محقق اصفهانی از آن خبری نیست، قرائنی بر محوریت مفهوم واجب‌الوجود از سوی این دیدگاه اقامه شده است. اما دیدگاه ناوجودی بودن برهان محقق اصفهانی، مفهوم محوری را نفی کرده و مدعی است آنچه محور اصلی برهان است، تکیه بر حقیقت یا طبیعت واجب‌الوجود است که مسلماً با مفهوم واجب‌الوجود تفاوت دارد و نمی‌توان برهان محقق اصفهانی را برهانی مفهوم‌محور به شمار آورد. این دیدگاه نیز تقریر خویش را از برهان محقق اصفهانی ارائه و اشکالات بر دیدگاه خویش را پاسخ می‌دهد. در پایان به نظر می‌رسد دیدگاه ناوجودی بودن برهان محقق اصفهانی، تفسیر درستی از سخن اصفهانی ارائه داده، نقدهای جدی بر دیدگاه رقیب وارد کرده و به اشکالات پاسخ داده است که سبب ترجیح این دیدگاه و پذیرفتن آن می‌گردد

کتابنامه

۱. ابن سینا (۱۴۰۰ق). رسائل. قم: انتشارات بیدار.
۲. اصفهانی، محمدحسین (۱۳۷۷ق). تحفة الحکیم. قم: موسسه آل البيت : لاهیات التراث.
۳. افضلی، علی (۱۳۹۵). «فارابی، نراقی و غروی مبتکران برهان وجودی در حکمت اسلامی». جاویدان خرد، ۲۹، بهار و تابستان ۹۵، ص ۲۸-۵
۴. بهمنیاربن مرزبان (۱۳۷۵). التحصیل. تصحیح مرتضی مطهری. تهران: دانشگاه تهران.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). رحيق مختوم(ج ۱). تنظیم حمید پارسانیا. قم: اسراء.
۶. سبزواری، هادی بن مهدی (۱۳۷۹). شرح المنظومة(ج ۲). تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی. تهران: ناب.
۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة(ج ۶). بیروت: دار احیاء التراث.
۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ق). نهاية الحکمة. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۹. عشاقی، حسین (۱۳۹۴). کثرت یا وحدت وجود. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سازمان انتشارات.
۱۰. _____ (۱۳۹۳). برهان‌های صدیقین. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. _____ (۱۳۸۵). «برهان محقق اصفهانی بر وجود خدا». نقد و نظر، ۴۳-۴۴، ص ۱۷۰-۱۸۳.
۱۲. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۷). درآمدی به نظام حکمت صدرایی(ج ۲). تهران: سمت؛ قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ۱، مرکز انتشارات.
۱۳. لاریجانی، صادق (بی تا). تقریر دروس براهین اثبات خدا در دانشگاه تربیت مدرس. چاپ نشده.
۱۴. نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر (۱۳۸۱). جامع الافکار و ناقد الانظار(ج ۱). تصحیح مجید هادی زاده. تهران: حکمت.